

حسین بشیریه

ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران

...من و ملازمت آستان پیرمغان

که جام می به کف کافر و مسلمان داد

مقدمه

استدلال کلی این مقاله آن است که هویت‌های خالص مفاهیمی موهومند که اغلب به واسطه ایدئولوژی‌های کلی پرداز عصر مدرن عنوان شده‌اند؛ به سخن دیگر، ایدئولوژی‌های موردنظر در پی خالص‌سازی هویت قومی، ملی، مذهبی و غیره برآمده‌اند اما از چشم اندازی غیرایدئولوژیک و یا از چشم انداز دیالکتیک تاریخی، هویت‌ها همواره، ناخالص، مرکب، آمیخته، ناتمام، سیال و، گذرا و در حال بازسازی هستند و به وسیله آنچه در قالب "غیر" تصور می‌شود، تعین و تشخیص می‌یابند. انواع ناسیونالیسم‌ها در عصر مدرن در پی برجسته‌سازی بخشی از هویت چندبخشی و چندپاره مردم برآمده‌اند و خصلت موزائیک گونه هویت‌های اجتماعی را انکار کرده‌اند. خالص‌سازی هویت، جزئی از پروژه‌های ایدئولوژیک بوده است: در مقابل انکار چنین پروژه‌هایی به مبنای بازشناسی ناخالصی و ترکیب و چند وجهی بودن کنترل ناپذیر هویت‌ها خواهد بود. از چشم انداز دیالکتیک تاریخی، ملیت‌ها و اقوام به عنوان پدیده‌هایی اجتماعی، همچون پدیده‌های دیگر مقولاتی انضمامی،

چند بعدی و مرکب اند.

اصل همبستگی حاکم بر روابط فرهنگ ها، تمدن ها و مذاهب اصل ترکیب دیالکتیکی است، از این رو تصور هرگونه هویتی به عنوان مقوله ای یکدست، خودمختار، ناب و خالص تصویری غیرتاریخی است؛ به عبارت دیگر چنین تصویری تنها ایدئولوژیک است که در مقام بازسازی و تحدید هویت ها برمی آید. داعیه خلوص فرهنگی، زبانی، ملی، مذهبی و قومی، محصول آگاهی کاذب است که به واسطه ایدئولوژی های کلی پرداز جدید مطرح شده است. از این چشم انداز، هویت تمدنی یا فرهنگی یا نژادی یا قومی ناب و خالص واقعیت تاریخی ندارد بلکه بر ساخته ای ایدئولوژیک است. به همان اندازه که داعیه خلوص نژاد واهی است، داعیه یکپارچگی و انسجام فرهنگ، دین و قومیت و تمدن نیز موهوم است. قرن بیستم شاهد پیدایش انواع ایدئولوژی های هویت ساز بود. سوسیالیسم کوشید با ایجاد چارچوب های تازه ای برای خودفهمی و هویت بخشی، به کردارها و زندگی سیاسی و اجتماعی مردمان تحت سیطره خود معنا و شکل ببخشد. همچنین فاشیسم در پی ایجاد هویت ها، خودفهمی ها و کردارهای اجتماعی خاص خود بود.

بنیادگرایی های مذهبی نیز کوشیده اند، انسان های مکتبی خاص خود را بسازند؛ همچنان که ایدئولوژی های ناسیونالیستی در همه جا در پی حذف "حواشی"، تقویت "مرکز" برآمده اند.

همه ایدئولوژی ها چون غیریت پردازند، هویت ساز نیز هستند. در سایه همین ایدئولوژی ها بوده است که خودفهمی ها و هویت های قومی، ملی، مذهبی و زبانی شدت یافته است. ایجاد هر هویتی در عین حال به معنی ایجاد مرز و حصاری است. درنهایت هویت همچون خانه دربسته ای تصور می شود که اغیار را در آن راهی نیست. از لحاظ زمینه تاریخی، تجدد چون به یک معنا همگان را "بی خانمان" می سازد، همگان را دچار نوعی دلتنگی برای گذشته می کند که تنها در یک بعد یا بخش ایدئولوژیک خاص تبلور می یابد و یا "ایده آلیزه" می شود. به این معنا خودیابی و بازگشت به

خویشتن به معنی بازگشت به گذشته ای مشخص نیست بلکه معنای آن تأسیس خود و خویشتنی "جدید" است که البته نیازمند آن است تا غیر و دشمنی از آن خود بیابد و بسازد و در مقابله با آن غیر به خود هویت ببخشد.^۱

در عصر جهانی شدن، تمدن مدرن غرب "غیر" و دشمن مشترک بسیاری از ایدئولوژی های هویت پرداز بوده است. درحالی که از چشم انداز دیالکتیک تاریخی هویت ها هیچگاه قطعی و نهایی نمی شوند و همواره در حال دگرگونی هستند و موزائیک وار در هم می آمیزند و ترکیبات پیچیده ای ایجاد می کنند؛ ایدئولوژی ها در پی انسان ناب، انسان جدید شورایی، انسان صهیونیستی ناب، ایرانی ناب، مسلمان ناب و جز آن هستند. به سخن دیگر هویت سازی ها و غیرسازی ها محصول ساختارهای قدرت گفتمانی اند که هر زمان ضلعی از منشور پیچیده هویت را به زیان اضلاع دیگر برجسته می سازند. قرن بیستم به عنوان قرن ایدئولوژی ها عصر هویت سازی های پررنگ و دشمن تراشی های بزرگ بود. ایدئولوژی های مدرن همچون مذاهب دوران گذشته باتصویر شبکه پیچیده ای از خطوط هویت بخش و غیرساز، به قالب بندی انسان ها پرداخته اند. تفاوت های طبیعی جغرافیایی، مذهبی، فرهنگی، عقیدتی، ملی و... وقتی ایدئولوژیک می شوند که از آنها دوست و دشمن ساخته شود. هویت های اجتماعی اموری ذاتی نیستند بلکه در فرایند جامعه ساخته می شوند. هیچ انسانی ذاتاً مسیحی یا مسلمان، مدرن یا سنتی و ایرانی یا رومی نیست. بعلاوه هویت ها وقتی هم ساخته شوند، برخلاف انتظار ساختار قدرت گفتمانی، یکپارچه، بی تناقض و یکدست نیستند؛ و وجوه دیگر درکنار وجه بزرگ شده تداوم می یابند. به طور خلاصه هویت ها فرآورده دستگاه های گفتمانی هویت بخشند.^۲

میان ایدئولوژی و هویت سازی پیوندی تعیین کننده نهفته است. ایدئولوژی های مختلف به عنوان دستگاه های گفتمانی، از مدرنیسم گرفته تا سنت گرایی، ناسیونالیسم، سوسیالیسم، بنیادگرایی و غیره برخلاف منطق دیالکتیک تاریخی در پی تأسیس هویتی خالی از تعارض، یکپارچه و ناب و خالص بوده اند.

شرایطی که به تولید ایدئولوژی می‌انجامد، در تولید هویت و غیریت نقش اساسی دارد. شیفتگی اخیری که نسبت به ضرورت تعیین هویت پیدا شده است، خود حاکی از احساس خطری است که هویت‌های شکل گرفته پیشین را تهدید می‌کند. به طور کلی در شرایط احساس خطر، اضطراب و هجران فرایند هویت‌سازی تشدید می‌شود. در مقابل گفتمان یکسان‌ساز انسانیت یا اومانیزم، گفتمان‌های هویت‌بخش گوناگون قد علم می‌کنند. رویهم‌رفته احساس خطر و دلتنگی، ترس از جهانی شدن تمدن غرب و شرایط جامعه توده‌ای و احساس "بی‌سرزمینی" در ظهور ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌های هویت‌ساز نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند.

اینک در پرتو مفاهیم و مطالب نظری بالا به تحلیل رابطه ایدئولوژی و هویت در ایران قرن بیستم و چگونگی تشکیل و تقویت اجزایی از هویت چند وجهی مردم ایران به وسیله ساختارهای گفتمانی و ایدئولوژیک می‌پردازیم. در اینجا نخست نشان می‌دهیم که مردم ایران قبل از ظهور گفتمان تجدد و ایدئولوژی‌های مدرن و دستگاه‌های دولتی هویت‌بخش، هویتی چند پارچه، چند پاره و چندگانه داشتند. سپس توضیح خواهیم داد که چگونه نخست ایدئولوژی یا گفتمان مدرنیسم پهلوی و سپس ایدئولوژی سنت‌گرایی تجدد ستیز جمهوری اسلامی هر یک کوشیدند بر حسب مفروضات خود به بازسازی، یکسان‌سازی و یکدست‌سازی هویت مردم ایران بپردازند. در بخش پایانی هم نشان می‌دهیم که چگونه با افول ایدئولوژی سنت‌گرایی و ناکامی نسبی آن در تشکیل هویتی ایدئولوژیک، انواع هویت‌ها در حال حاضر در فرایند احیا و گسترش هستند.

چنانکه اشاره کردیم، هویت‌های کلی در پرتو گفتمان‌های سیاسی مسلط تعین می‌یابند. هر گفتمانی، هویت و خودفهمی‌های فردی و جمعی را به شیوه ویژه‌ای تعریف می‌کند. از این رو فهم هویت‌های عام و تحول در آنها نیازمند تحلیل گفتمان‌های مسلط است. در ایران قرن بیستم دو گفتمان مسلط سیاسی هر یک در دوران خود در پی یکسان‌سازی هویت عمومی بوده‌اند. مدرنیسم دوران مشروطیت و عصر پهلوی در پی تشدید

هویت تک شالوده‌ای ایرانی مدرن برآمد. برعکس پس از انقلاب اسلامی، ایدئولوژی سنت گرایي اسلامی مسلط از طریق دستگاه‌های سلطه ایدئولوژیک خود در پی بازسازی هویتی اسلامی - ایدئولوژیک بوده است. هر دو گفتمان مورد نظر به دلایلی که مجال طرح آنها در اینجا نیست در متن دغدغه‌های عصر تجدد و یا در واکنش به آنها پدید آمده‌اند و به عنوان ایدئولوژی‌های سراسری خواستار تأسیس هویتی سراسری و عمومی در سطح جامعه بوده‌اند. برعکس در دوران قاجار که به طور کلی می‌توان از آن به عنوان عصر ماقبل مدرن سخن گفت، نوع گفتمان مسلط یعنی گفتمان پاتریمونیالیسم سنتی خواستار ایجاد هویتی سراسری نبود بلکه خود وجود هویت‌های پراکنده و متنوع قومی، قبیله‌ای، فرهنگی، مذهبی، محلی و غیره در استقرار گفتمان پاتریمونیالیسم سنتی نقش اساسی داشت.

پاتریمونیالیسم سنتی و هویت‌های پراکنده

چنانکه اشاره شد پاتریمونیالیسم سنتی گفتمان سیاسی مسلط در ایران پیش از ظهور فشارها و فرایندهای برخاسته از تجدد غربی بود که در نهایت در قالب جنبش اصلاحات دوران قاجار و نهضت مشروطیت تجلی نمودند. گفتمان پاتریمونیالیسم قاجار گفتمان سلطنتی - مذهبی خاصی بود که باتوجه به اجزاء تشکیل دهنده طبقه حاکمه در آن عصر یعنی ایل قاجار، دربار سلطنتی، اشراف درباری و روحانیت صاحب قدرت تکوین یافته بود. از چشم انداز مقوله هویت، مفهوم "رعیت" مهمترین مقوله یا شالوده هویت به شمار می‌رفت. با این حال، مفهوم رعیت بیشتر جنبه غیر ایجابی داشت زیرا در درون آن انواع هویت‌های پراکنده، موجود و متصور بود و در عین حال هیچ یک از اهمیت ایدئولوژیکی برخوردار نبود. دلیل اصلی این وضع را باید در این نکته دید که گفتمان پاتریمونیالیسم سنتی در اساس به صرف اقتدار مطلق و اطاعت مطلق به شیوه‌ای پدرسالارانه و یا شبه تئوکراتیک تأکید می‌گذاشت. از این رو رعیت، چیز یا کس دیگری جز مطیع مطلق نبود و از حیث سیاسی هویت یا هویت‌های "دیگرش" اهمیتی نداشت. از آنجایی که

فرهنگ پاتریمونیالیسم توانایی اتباع برای زندگی مدنی و جمعی را به حداقل کاهش می‌داد، نیازی نیز به هویت‌های جمعی و عام وجود نداشت. بعدها در اندیشه نخستین روشنفکران ایرانی در اواخر قرن ۱۹ بود که در مقابل مفهوم رعیت از مفهوم ملت ایران به عنوان هویتی جدید سخن به میان آمد.

چنانکه اشاره شد، میان پاتریمونیالیسم سنتی و پراکندگی در هویت‌ها پیوند نزدیکی برقرار بود. در غیاب ایدئولوژی به معنای مدرن تعدد و پراکندگی در هویت از حیث قومی - فرهنگی، مذهبی، زبانی و غیره تداوم داشت. طبعاً تنوع جغرافیایی و قومی در پراکندگی و تنوع هویت‌ها مؤثر بود. شرایط جغرافیایی سرزمین ایران از دیرباز موجب پیدایش جماعات نسبتاً دورافتاده و پراکنده و در خود فرو بسته‌ای شده بود. در عین حال تاریخ ایران شاهد حملات اقوام و قبائل مختلف و ترکیب آنها با اقوام ایرانی بوده است. همچنین در قرن نوزدهم حدود نیمی از جمعیت ایران را ایلات و عشایر تشکیل می‌دادند. ترکیب پیچیده قومی جمعیت ایران حاصل حضور گروه‌های قومی عمده‌ای به ویژه فارس‌ها، ترک‌ها، کردها، گیلک‌ها، اعراب، ارمنی‌ها، یهودی‌ها، ترکمان‌ها و بلوچ‌ها بود.^۲ بعلاوه بخش عمده‌ای از زندگی اجتماعی در قالب سازمان‌های خویشاوندی ایلی و عشیره‌ای ادامه داشت. سازمان اجتماعی ایل و عشیره موجب تداوم احساس هویت ایلی و تعلق به عشیره می‌شد و این خود از پیدایش هویت گسترده در سطح "ملی" جلوگیری می‌کرد. یکی از شیوه‌های رایج ساختار قدرت پاتریمونیال در ایران نقل و انتقال ایلات و عشایر و جابه جایی مستمر آنها و در نتیجه ایجاد پراکندگی بیشتر و بیشتر و شعبه‌های فزاینده‌ای از ایلات و عشایر بود. تنوع مذهبی جمعیت ایران نیز همواره چشمگیر بوده است. گرچه سیاست‌های صفویان موجب گسترش جمعیت شیعه مذهب و نقصان اهل سنت و جماعت شد، با این حال ترکیب و تنوع مذهبی (شیعه، سنی، مسیحی، یهودی، زرتشتی و غیره) تا حدی در پراکنده سازی هویت همچنان مؤثر بود. همچنین باتوجه به ترکیب و تنوع پیچیده ساختار قومی، تنوع زبانی و فرهنگی چشمگیری وجود داشت که باز هم بر پراکندگی هویت

اجتماعی می افزود. تکلم به زبان های فارسی، ترکی، کردی، ترکمنی، عربی، عبری و ارمنی و نیز وجود لهجه های مختلف در برخی زبان ها خود نمود دیگری از پراکندگی در هویت بود. به طور کلی هویت های پاره پاره اجتماعی و قومی و دینی و زبانی هم به تداوم ساختار قدرت پاتریمونیالی کمک می کرد و هم به واسطه آن ساختار تداوم می یافت. بعلاوه قطعات تشکیل دهنده جامعه ایرانی همواره در حال ستیز و کشمکش بودند. به ویژه ایلات و عشایر همواره در حال نزاع و رقابت و درگیری به سر می بردند. حتی فرقه های مذهبی و صوفیانه در محلات مختلف شهرها با یکدیگر در کشاکش بودند. اختلاف و نزاع شیعه و سنی به عنوان دو گروه مذهبی بزرگ یکی از ابعاد اصلی کشمکش های اجتماعی را تشکیل می داد. هرچند هر دو گروه نیز در درون خود به واسطه عوامل مختلف، دچار پراکندگی و تنوع بودند. بدین سان پراکندگی در هویت و در خود فروبستگی جماعات و فقدان علقه های همبستگی در فراسوی هویت های محدود و کوچک، ویژگی اصلی جامعه ایران در دوران سلطه پاتریمونیالی بود.^۵ در یک کلام، هویت های خرد و ریز و قطعه قطعه و پراکنده ویژگی برجسته جامعه ایران بود و در غیاب یک ایدئولوژی هویت بخش سراسری و یکسان ساز، به تداوم ساختار قدرت پاتریمونیالی کمک می کرد. تنها در عصر مشروطیت و دوران پهلوی بود که گفتمان لازم برای شکل گیری هویت سراسری در چارچوب مفهوم ملت ایرانی فراهم آمد.

مدرنیسم پهلوی و هویت ملی ایرانی

گفتمان مدرنیسم پهلوی با تاکید بر مضامینی چون توسعه و نوسازی به شیوه اروپایی، ناسیونالیسم ایرانی، مدرنیسم فرهنگی، عقلانیت مدرن، سکولاریسم و جز آن، در پی تأسیس هویت سراسری برای "ملت ایران" و تضعیف هویت های پراکنده و پاره پاره دوران پیش بود. چنین هویتی طبعاً می بایست در درون چارچوب "دولت ملی مدرن" شکل بگیرد. ناسیونالیسم ایرانی به عنوان هویتی فراگیر می بایست بر فراز همه

هویت‌های مادون ملی گسترش یابد. به طور طبیعی پیشینه گفتمان مدرنیسم به این معنا به اندیشه‌های نخستین نسل روشنفکران ایرانی در اواخر سده نوزدهم بازمی‌گردد که ستایشگر تجربه دولت ملی در اروپا بودند. هم آنان بودند که مفهوم ملت را در معنای مدرن اروپایی آن به تدریج جانشین مفهوم سنتی "رعایا" ساختند. از جمله پیشگامان در این حوزه باید از آخوندزاده، طالبوف و به ویژه آقاخان کرمانی نام برد. در این گفتمان، زبان فارسی به عنوان رشته پیوند ملت ایرانی در طی تاریخ اهمیت خاصی پیدا می‌کند. در همین رابطه، در واقع تاریخ پیش از اسلام ایران نیز از چشم انداز گسترش هویت ایرانی در مقابل دیگر هویت‌ها در مرکز توجه روشنفکران قرار گرفت و در عوض تجربه تاریخی ایران در دوران پس از اسلام تحقیر شد.^۶

روشنفکران نسل اول به درجات مختلف بر ضرورت زدودن هویت ایرانی از زنگارهایی که در طی تاریخ آن را فرا گرفته است، تأکید داشتند. زبان فارسی، نژاد آریایی و مذهب زرتشت در نزد برخی روشنفکران تندروتر سه پایه اصلی هویت از دست رفته ملت ایران به شمار می‌آمدند. سرزمین ایران نیز چارچوب جغرافیایی طبیعی هویت ملی ایرانیان را تشکیل می‌داد. در گفتمان هویت ملی، هر ایرانی در هر گوشه دورافتاده‌ای از این سرزمین باید با ایرانی دیگر در گوشه دورافتاده دیگری همبستگی و هویت کند و در عین حال با همسایگان نزدیک خود در فراسوی مرزهای ملی احساس بیگانگی داشته باشد. در این میان باید همه تعلقات هویت بخش دیگر رنگ ببازند و یا بی‌معنا شوند. در نتیجه اقوام مختلف ساکن در سرزمین ایران همگی "ایرانی" به شمار می‌آیند و هویت‌های دیگرشان از حیث تعلق ملی بی‌اعتبار می‌شود.

مدرنیسم پهلوی در پرتو چنین گفتمان روشنفکرانه‌ای تکوین یافت که پیش و پس از انقلاب مشروطه در فضای ایران طنین انداز شده بود. یکی از عناصر هسته‌ای گفتمان روشنفکری و مدرنیسم پهلوی، ناسیونالیسم ایرانی یعنی کوشش برای برقراری هویت ملی ایرانی در سراسر جامعه

پرتکثر ایران بود.

در واقع از چشم اندازی وسیع تر ناسیونالیسم ایرانی خود جزئی از طرح کلی تر تجدد و ترقی ایران به شمار می رفت که از جانب اکثریت روشنفکران ایرانی در طی سال های جنگ جهانی نخست پیگیری می شد. هدف بسیاری از این روشنفکران، احیای فرهنگ و زبان و هویت ایرانی به مفهوم خاص آن بود. از این رو میراث فرهنگی ایران باستان و ادبیات فارسی ستایش می شد و همچنین بر ریشه آریایی نژاد ایرانی تاکید می ورزیدند و در مقابل، بخش اسلامی تاریخ و تجربه تاریخی ایران تحقیر می شد. به سخن دیگر، ملیت و هویت ملی در مقابل اسلام و هویت اسلامی، کانون گفتمان مدرنیسم روشنفکران عصر پهلوی را تشکیل می داد.^۷ از این رو بر ضرورت گسترش زبان فارسی در سراسر کشور و در بین همه اقوام ساکن در ایران انگشت گذاشته می شد. یکی از متون رسمی اولیه در این زمینه نطق محمدعلی فروغی در مراسم تاجگذاری رضاشاه بود که آشکارا بر تداوم هویت و ملیت ایرانی در طی تاریخ طولانی این کشور تاکید ورزید. در همین جهت کلی اقدامات و سیاست های لازم برای تحکیم هویت ملی ایران (از جمله تغییر تقویم و ترویج واژگان فارسی، سرمایه گذاری در پژوهش در تاریخ و ادبیات ایران و غیره) صورت گرفت. آنچه از لحاظ تاریخی و فرهنگی غیر ایرانی به شمار می آمد، به طور رسمی نفی شد و قدرت دولتی برای پیشبرد گفتمان ناسیونالیستی جدید از هر سو به کار افتاد. به سخن دیگر، این گفتمان مبنای اصلی ایدئولوژی سیاسی دولت پهلوی را تشکیل می داد؛ می بایست به یاری قدرت و ایدئولوژی دولتی، هویت یکپارچه ای به نام ملیت ایرانی از درون خرده ریزهای هویتی موجود و برفراز آنها تشکیل شود. به سخن دیگر میان آنچه در آئینه ایدئولوژی رسمی به عنوان ایده آل ظاهر می شد با آنچه در صحنه موجود جامعه مشهود بود، در واقع تفاوت آشکاری وجود داشت. در این ایده آل، همه تفاوت های هویت بخش پیشین می بایست در درون هویتی یگانه و یکپارچه ادغام شوند. به طور خلاصه کوشش در راه تشکیل ملت و ملیت و هویت ملی در ایران عصر پهلوی

براساس گسترش زبان فارسی و احیای تاریخ و هویت تاریخی ایران و تجدید فرهنگ کهن، ساختار هویتی تازه‌ای در جامعه ایران فراهم می‌آورد که بدین شیوه، پیشینه‌ای در گذشته نداشت و عناصر و اجزای ناهمخوان و ناجور با چنین ساختاری را بیرون می‌افکند و ناچیز می‌شمرد. به طور طبیعی هویت اسلامی یکی از همین عناصر و اجزا به شمار می‌آمد. تکیه گاه تاریخی هویت ایرانی جدید نیز در کلیت "تمدن ایرانی" جستجو می‌شد.

گفتمان سنت گرایی ایدئولوژیک و هویت اسلامی

سنت گرایی ایدئولوژیک در واکنش به مدرنیسم پهلوی پیدا شد و توسط برخی روشنفکران مذهبی و روحانیان به عنوان ضدگفتمان مدرنیسم مطرح شد. از لحاظ اجتماعی سنت گرایی ایدئولوژیک بازتاب علائق و ارزش های طبقات رو به افول جامعه سنتی بود که از فرایند نوسازی به سبک غربی آسیب هایی دیده بودند. از سوی دیگر پیدایش جامعه توده‌ای به واسطه نوسازی در عصر پهلوی، زمینه مساعدی برای پذیرش و گسترش سنت گرایی ایدئولوژیک فراهم می‌ساخت. به طور کلی این گفتمان فرآورده فشارهای تجدد و زوال جامعه سنتی بود که احساسی از ترس و ناامنی در بین شئون و طبقات سنتی ایجاد می‌کرد. سنت گرایی ایدئولوژیک، جهان مدرن و شیوه زندگی دموکراتیک را به عنوان "غیر" و دشمن اصلی خود قلمداد کرده و به مظاهر مختلف تجدد غربی از جمله ناسیونالیسم تاخته است.^۸ هدف اصلی این گفتمان در حوزه هویت، گسترش بخشیدن سراسری به پاره هویت اسلامی و تحقیر یا تضعیف هویت ملی به مفهوم مورد نظر در مدرنیسم پهلوی بوده است. تفسیر خاص آن نیز از هویت اسلامی فردی زمینه را برای ایجاد مسلمانی مطیع و تابع اقتدار روحانیت فراهم ساخته است. از سوی دیگر نفس تاسیس حکومت جمهوری اسلامی در معنای شیعی آن، یعنی بر طبق نظریه سیاسی تشیع، متضمن فرض وحدت و یگانگی در هویت اسلامی و نفی و انکار انواع دیگر هویت های موجود بوده است. بدین سان همان کاری که گفتمان افراطی ناسیونالیسم

مدرنیستی برخی روشنفکران عصر مشروطیت و پهلوی با هویت اجتماعی می‌کرد، اینک گفتمان سنت‌گرایی به شیوه دیگری انجام می‌داد. بعلاوه پس از آنکه سنت‌گرایی ایدئولوژیک به عنوان گفتمان مسلط، قدرت دولتی را تقریباً به شیوه‌ای سراسری تسخیر کرد، با بهره‌گیری از ابزارهای قدرت و دستگاه‌های ایدئولوژیک خود، سیاست‌ها و اقدامات مختلفی را برای اسلامی کردن سراسری جامعه، تهذیب اخلاقی و فرهنگی، سامان دادن به شیوه زندگی عمومی و خصوصی برحسب ارزش‌های ایدئولوژیک خود و بسط "هویت اسلامی" در حوزه‌های مختلف فرهنگ و اجتماع اعمال کرد. بدین سان سنت‌گرایی ایدئولوژیک با کوشش در راه احیای سنت‌های اسلامی و شیعی در مقابل گرایش‌های جهان مدرن و هویت‌های ملی و غیردینی جدید، از انضباط اجتماعی، وحدت و یکسان‌سازی فرهنگی و هم‌نوایی فکری و اجتماعی در قالب هویت سراسری مورد نظر خود حمایت کرده است. گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک کوشیده است تا انسان و جامعه را به شیوه‌ای ضدلیبرالی براساس ارزش‌های سنتی و دینی تعریف و بازسازی کند. اقدامات مختلفی از قبیل برقراری پوشش اجباری برای زنان، نظارت و کنترل بر مدارس و آموزشگاه‌ها، گزینش ایدئولوژیک کارگزاران و کارمندان عمومی، بازخوانی تاریخ برحسب علائق ایدئولوژیک، نفی و منع ایدئولوژی‌ها و گرایش‌های فکری "غیراسلامی" و... کوشش‌های مختلفی در راه یکسان‌سازی هویت اجتماعی سراسری در قالب ایدئولوژی و نفی و انکار تنوع‌های هویتی موجود، به شمار می‌روند. برطبق ایدئولوژی انقلابی، هویت اسلامی در تقابل با "غیر" آن یعنی "غرب"، تعیین خاص خود را پیدا می‌کند. از این رو تداوم کشمکش نظری با غرب یا غرب‌ستیزی لازمه تداوم هویت بر ساخته ایدئولوژی انقلاب اسلامی بوده است.

با این حال، خودفهمی و هویت ایدئولوژیک‌ای که پس از انقلاب دستگاه‌های فکری و ایدئولوژیک دولتی در پی تاسیس و بسط آن بوده‌اند، مواجه با محدودیت‌های اساسی در راه پیشرفت خود بوده است. از این رو، می‌توان مراحل را در گفتمان ایدئولوژیک هویت پرداز در تاریخ جمهوری